

## بررسی تطبیقی روش‌های تربیتی در مکتب رفتارگرایی و مکتب اسلام

اشرف بروجردی

### مقدمه

گستره گیتی هر روز نیاز جدیدی از نیازهای بشری را در خود می‌پروراند. توسعه علوم و تکنولوژی، طرح نیازهای جدید، عدم انطباق مفاهیم با واقعیت‌ها، شناخت ابعاد جدیدی از وجود انسان و بالاخره تلاش برای بهزیستن عواملی هستند که ثمره آن طرح موضوعاتی جدید در ابعاد مختلف، به‌ویژه در ابعاد وجودی انسان بوده است. شناخت روان انسان و بررسی رفتار انسانی، انگیزه‌های آن و علل بروز ناهنجاری‌های رفتاری، عدم توانایی در فرموله کردن رفتار انسانی (مگر مواردی که مستقیماً با فعالیت‌های عالی مغز و فعل و انفعالات شیمیایی آن مرتبط باشد) پیدایش مکاتب مختلف روان‌شناسی را به همراه داشته است که از جمله آنها می‌توان به مکتب رفتارگرایی اشاره کرد که واتسن پایه‌گذار آن می‌باشد. این تحقیق بر آن است تا روش‌های تربیتی پیشنهادی واتسن و دیدگاه‌های وی در خصوص رفتار بشری و انگیزه‌های آن را با آنچه در مکتب انسان‌ساز اسلام موجود است تطبیق دهد و احیاناً در جستجوی نقاط مشترک و نقاط مورد اختلاف برآید تا ان شاء الله گامی باشد در جهت رشد و تعالی انسان در عصر توسعه علوم.

### تعریف لغوی واژه رفتار

رفتار عبارت است از: جمیع فعالیت‌هایی که از موجود زنده سر می‌زند نه آنهایی که بر او وارد می‌گردد؛ به عبارت کامل‌تر رفتار عبارت است از خصوصیات قابل مشاهده و فعالیت‌های کلی یک موجود زنده (عظیمی، ۱۳۴۸: ۳۲). بنابراین افکار خصوصی و رفتارهای مشابهی که جنبه مشاهده ندارند زمانی مورد توجه روان‌شناسی رفتارگرایی قرار می‌گیرند که به‌طریقی آشکار گردند. تردیدی نیست در مطالعه رفتار باید توجه کامل به محرک و پاسخ مبذول داشت.

### تاریخچه مکتب رفتارگرایی

از زمانی که روان‌شناسی از فلسفه جدا شد و به‌صورت علمی خاص درآمد به تدریج تکوین علمی یافته و مکاتب گوناگونی را در خود پرورش داده است. این سیر از چند مرحله گذشته است:

۱. مرحله اول با ظهور وبر، فخنر، هلنز و وونت شروع شد (و تا ۱۹۲۰) ادامه داشت. این گروه روان‌شناسی آزمایشگاهی را در اروپا و آمریکا به‌وجود آوردند و بیشتر از نقطه‌نظر فیزیولوژیکی به روان‌شناسی توجه می‌کردند.
۲. در این مرحله که با موفقیت اصالت «روش علمی» و بدون توجه به پدیده متغیر انسانی شروع شد روان‌شناسی، به‌خصوص از لحاظ موضوع، محدود شد. بارش «مکتب رفتاری» سنجش عکس‌العمل به‌صورت رفتار اهمیت پیدا کرد.
۳. در این مرحله به کمک علم آمار و تست و آزمون تجلیات جزئی، رفتار انسان به‌صورت مقایسه‌ای اندازه‌گیری می‌شد که در نتیجه این سیر محققین به این نکته پی‌بردند که شناخت انسان به تمامی و بدون توجه به تمدن و اجتماع امکان ندارد. انسان در حال خلق می‌کند و ریشه در فرهنگ گذشته و تجارب خلاق دیگران دارد و آینده را می‌سازد و این مرحله زمینه‌ساز تکوین «روان‌شناسی انسانی» شد. بنابراین هر سیستم

فکری زاینده هضم تجارب فکری سیستم و نظام قبلی است و یک مرتبه بروز نمی‌کند بلکه مقدماتی دارد که چون فراهم شد به وجود می‌آید. در مکتب «رفتارگرایی» اساس و پایه را می‌توان «روان‌شناسی حیوانی» دانست که از پایه‌گذاران آن: ثرندایک و پاولف و دیگرانی که از طریق روش آزمایشگاهی به شناسایی حرکات حیوانات توجه کرده بودند را می‌توان نام برد؛ در نتیجه «روان‌شناسی حیوانی» و پیشرفت آن منشأ «روان‌شناسی رفتاری» از لحاظ شعور و آگاهی بود. روان‌شناسان حیوانات حرکات و انعکاسات آنها را توجیه می‌کردند و دل‌خوش بودند که به آسانی می‌توان اعمال آموختنی، انواع پاسخ‌ها و محرک‌ها را تبیین کرد. واتسن که پایه‌گذار مکتب رفتارگرایی است معتقد بود انسان نیز حیوانی است که می‌توان حرکات و رفتار او را مانند سایر حیوانات شناخت. این جنبش مسلماً از جنبش نظریه مکانیکی زمان واتسن و اواخر قرن نوزدهم متأثر شده بود و تحت تأثیر رشد علم فیزیولوژی و فیزیک قرار گرفته بود (آراسته ۱۳۴۸: ج ۱).

ناگفته نماند که «واتسن» خود پرورش یافته مکتب فونکسیونالیسم است که به اصالت رفتار معتقد بودند ولی در عین حال به روش درون‌نگری و مشاهده در نفسانیات نیز اعتماد داشتند؛ اما وی قدمی فراتر گذاشت و درون‌نگری را از حوزه مطالعات روان‌شناسی حذف کرد و اصرار ورزید که صحت روش علمی و تجربی اقتضا می‌کند آزمایش‌های روان‌شناسی را به مطالعه رفتار محدود کنیم و بدین طریق مکتب «رفتارگرایی» به وجود آمد.

### اصول فکری مکتب رفتارگرایی (روش‌های تربیت در مکتب رفتارگرایی)

به‌طور خلاصه طرح مکتب رفتاری به‌طور صریح و روشن چنین است:

موضوع روان‌شناسی، رفتار است نه محتویات ذهن، نه فعل و انفعالات درون بلکه حرکت و رفتار محدود در زمان و مکان معین. واتسن ادعا می‌کرد که حال فطری کودک حال آمادگی است که در همان دوره اول طفل با انعکاسی شرطی، که خود نوعی

از آموختن ساده است و می‌توان آن را زیرساز اعمال آموختنی پیچیده دانست، روبه‌رو می‌شود. همین بازتاب‌های شرطی همزمان با رشد فیزیکی بدن، پرورش می‌یابد به‌طوری‌که انسان می‌تواند امور زندگی را بیاموزد و انجام دهد. واتسن اساس غرایز را هم انعکاسات شرطی می‌داند. کنجکاوی، اعتماد به نفس و... را هم از جمله غرایز مهم می‌داند و آنها را مجموعه عکس‌العمل‌هایی که در اثر انعکاسات شرطی به هم متصل‌اند و ارتباط محرکی دارند می‌خواند. این جریان بعضی اوقات خیلی مفصل و پر از جزئیات و ریزه‌کاری است و متکی بر محیط اجتماعی می‌باشد و بنابر همین اصل تجربیات دوره کودکی پراهمیت است. از نظر واتسن نه تنها امور آموختنی ریشه در انعکاسات شرطی دارد بلکه هیجان‌ات هم خود نوعی از عکس‌العمل‌های آموختنی هستند. به عقیده وی عکس‌العمل‌های عاطفی سه نوع بیشتر نیستند که عبارت‌اند از: ۱. ترس؛ ۲. خشم؛ و ۳. محبت و همه این هیجان‌ات را قبل از آموختن امری به‌وسیله محرک مادی مناسب می‌توان در طفل به‌وجود آورد. به عبارت دیگر پاسخ‌های هیجانی معلول انعکاس شرطی است که در ماهیچه‌های ارادی مثل ماهیچه بازوها و پا و دست به‌وقوع می‌پیوندد. همان‌طور که فرد، بازی کردن شطرنج و ماشین‌نویسی و غیره را می‌آموزد همان‌طور هم پاسخ‌های عاطفی، وفاداری به امور و ارزش‌ها را تحلیل می‌کند. هیجان‌ات پیچیده متأثر از عکس‌العمل‌های آموختنی است. در اثر صدای بلند طبیعتاً می‌توان ترس را در طفل به‌وجود آورد ولی همین ترس را می‌توان با محرک ثانوی مثلاً حضور خرگوشی در هر مرتبه که فرد صدایش را بلند می‌کند همراه کرد تا کم‌کم فقط دیدن خرگوش موجب ترس شود (اصل پاولف). «واتسن» بنابر همین اصول، عادات و رفتار و مهارت‌های متعدد را نیز توجیه می‌کند و مکانیسم پاسخ و انعکاس شرطی را در هر مورد معتبر می‌شمارد. امور پیچیده از جمله آموزش پیانو و غیره را از طریق اتصال حرکات و اعمال شرح می‌دهد. (ایزیاک، استاون سکون ۱۳۶۵: ۶-۴).

واتسن به اینکه رضایت خاطر و یالذت از محرک‌های عمده می‌باشد اعتقاد نداشته و

این عوامل را مداخله در امور ذهنی می‌پنداشته است. وی می‌گوید آموختن هر چه ذات آن باشد چیزی جز امری مکانیکی و مادی نیست. تفکر را معلول عادات حنجره می‌دانست و معتقد بود که اساس آن مخرج اصوات است و بنابراین بنیاد جسمانی دارد!! و همان‌طور که عادات دیگر آموخته می‌شود طفل زبان را نیز می‌آموزد. در اثر انعکاسات شرطی طفل کلمات را می‌آموزد و چون «نام‌ها» جانشین «اشیا» گردیدند و جهان ذهنی تشکل یافت طفل بدون تجربه و سعی دست اول می‌تواند محیط را به کار ببرد. این است آنچه که در جریان تفکر اتفاق می‌افتد. وقتی که می‌گوییم فردی فکر می‌کند یعنی اینکه فرد از خود عکس‌العمل کلامی نشان می‌دهد، همان‌طور که موش مورد آزمایش به واسطه حرکات ماهیچه‌ای عکس‌العمل می‌نماید. ولی نباید اهمیت فکر کردن را از یاد برد چه جنبه اقتصادی دارد و با صرف وقت کمتر به ما اجازه آزمایش اموری را می‌دهد که در غیر این صورت وقت بیشتری می‌گیرد (!!) تفکر به طوری که بعضی فکر می‌کنند مرموز نیست و جنبه جسمانی دارد و امری غیر مادی و نفسانی نمی‌باشد (۱۹) به عبارت دیگر عکس‌العمل‌های بدنی و اطوار و گفتگوها همه از یک ریشه‌اند و همه «بیان» هستند. «کودک به مرور که بزرگتر می‌شود به جای بلند بلند صحبت کردن با خود نجوا می‌کند و بالاخره به مرحله‌ای می‌رسد که تکلم او با خودش بی‌صدا می‌شود و بدین ترتیب به مرحله تفکر اشخاص بالغ و بزرگسال می‌رسد» (وودورث ۱۳۴۸: ۱۳۳).

واتسن همچنین معتقد بود شخصیت امری غیر قابل تعریف است و مجموعه پاسخ‌ها و تمایلات فرد به عکس‌العمل است. اغلب اوقات اصطلاح شخصیت به معنی تأثیر اجتماعی انسان به کار برده می‌شود. در چنین مواردی کلمات ضعیف، جذاب، پرخاشگر و یا صلح‌جو و قدرت طلب برای مشخص کردن خصوصیات شخصی به کار می‌رود. این جنبه شخصیت را نیز می‌توان بنا بر نظریه انگیزه و پاسخ توجیه کرد. مثلاً فرد مقتدر از طریق صفات و رفتار خود از طریق تن صدا و حرکات موقر و وضع و حال مؤثر دیگران را تسلیم می‌نماید.

واتسن همچنین ادعا می‌کند از طریق شناسایی عادات کار، نحوه پرورش عقاید و نظرات فرد، موفقیت‌ها و استعداد‌های اجتماعی و تمایلات ورزشی وی می‌توان شخصیت افراد را شناخت. شخصیت افراد در اثر فراموش کردن عکس‌العمل‌های گذشته و کسب عکس‌العمل‌های تازه تغییر می‌کند. از نظر مکتب اهل رفتار شخصیت قابل تغییر است (!!) گرچه عادات مستمر در دوره خاصی شالوده شخصیت را می‌سازد.

در کتاب زمینه روان‌شناسی قسمت رویکرد رفتاری واتسن چنین می‌نگارد: «آدمی صبحانه می‌خورد دو چرخه سواری می‌کند، حرف می‌زند... همه اینها شکل‌هایی از رفتار هستند یعنی آن دسته از فعالیت‌های جاندار هستند که می‌توان آنها را مورد مشاهده قرار داد». در رویکرد رفتاری، روان‌شناس از طریق مشاهده رفتار است که به مطالعه افراد می‌پردازد نه از راه بررسی اعمال درونی آنها. این نظر که موضوع روان‌شناسی باید منحصر به مطالعه رفتار باشد اساس دیدگاه واتسن را تشکیل می‌دهد که می‌اندیشد:

اگر قرار باشد روان‌شناسی به صورت یک علم درآید داده‌های آن باید قابل مشاهده و اندازه‌گیری باشد. بنابراین می‌توان شعور و آگاهی را از موضوع روان‌شناسی حذف نمود و به جای آن رفتار موجود زنده را مورد مطالعه قرار داد و همین اندیشه سبب شد تا به جای روش داخلی یا روش ذهنی از روش عینی در تحقیقات استفاده کنند. واتسن معتقد بود شعور یا آگاهی نه قابل تعریف است و نه مورد استعمال در تحقیقات روانی و همان‌طور که بحث روح و ذهن از روان‌شناسی حذف شد مطالعه «شعور» یا «آگاهی» نیز که تعبیر دیگری از همان روح یا ذهن است باید از روان‌شناسی حذف گردد. روی همین زمینه بحث درباره احساس، ادراک، تخیل، عواطف و حتی تفکر را به علت اینکه همه اموری ذهنی هستند باید از مباحث روان‌شناسی حذف کرد (شریعتمداری ۱۳۴۴: ۴۳).

واتسن معتقد بود که با ایجاد شرایط خاص می‌توان رفتار معین را در افراد پیش‌بینی کرد. روی همین اصل اعتقاد داشت که محیط عامل مهم و مؤثر در رفتار افراد است. به نظر او از راه تربیت و ایجاد عادات می‌توان تمام خصوصیات را در افراد به وجود آورد؛

بنابراین اگر بچه‌ای در ابتدای تولد در اختیار واتسن قرار می‌گرفت او مدعی بود که می‌تواند این بچه را به عالی‌ترین سطح تربیتی وارد سازد. نظریات او بر اصل ماشینی استوار بود؛ عادت یا تمرین و تکرار عمل معینی در مقابل محرک خاصی باعث به وجود آمدن رابطه ماشینی یا اتوماتیک میان آن محرک و عمل است. این نظریه را واتسن از دیدگاه پاولف فیزیولوژیست معروف روسی اتخاذ کرده، و به کل رفتار انسان تعمیم داده بود. وی معتقد بود تمام یادگیری انسان از جمله عواطف و هیجانات او ناشی از شرطی شدن می‌باشد و بنابر همین اصل ادعا می‌کرد هر گاه چند کودک سالم به او بدهند قادر است که هر کدام را بنابر هدف و منظور خاصی تربیت کند. یکی را هنرمند کند، یکی را گدا و دیگری را تاجر و چهارمی را مهندس و قس علی‌هذا (!!) نتیجه آنکه پایه و اساس کار طرفداران مکتب رفتارگرایی چند اصل زیر است:

۱. طرفداران این مکتب معتقد بودند و هستند که بدن انسان را باید به تمامی شناخت و به ماهیچه‌ها و غدد و گوشت و خون و استخوان باید به همان اندازه اهمیت داد که به دستگاه اعصاب گرچه دستگاه اعصاب پرکارتر باشد. جالب توجه آنکه واتسن یادگیری مبتنی بر «تداعی» را بنابر حوادث و تغییرات در ماهیچه‌ها می‌داند نه در مغز و نیز غدد را در امر هیجان‌ها بی‌اندازه، معتبر می‌شمارد.
۲. طرفداران مکتب رفتار همچنین عقیده خاصی درباره توارث دارند. واتسن فقط ترس و خشم و محبت را از ذاتیات می‌داند و بقیه را اکتسابی می‌خواند.
۳. طرفداران مکتب رفتار توجه خاصی به امور انسانی و جنبه پرورشی و عملی آن دارند.
۴. دوره طفولیت برای طرفداران این مکتب اهمیت داشته و معتقدند که روان‌شناسان می‌توانند در تشکل شخصیت افراد مؤثر واقع شوند و زیرساز اعمال آموختنی را پی‌ریزی کنند.
۵. طرفداران اصیل این مکتب بدن را یک مجموعه مکانیکی - یک ماشین - می‌دانند که می‌توان روابط اجزای آن را به سادگی دریافت.

## آیا اصول مکتب رفتارگرایی در دیدگاه اسلامی جایگاهی دارد

برای دستیابی به آنچه که اسلام به عنوان یک ایده و روش جهت بهزیستن عرضه می‌دارد باید از آیات و احادیثی که در زمینه‌های مختلف وجود دارد استفاده نماییم. روش‌های تربیتی از جمله اصولی است که در خصوص آن رهنمودهای ارزشمندی از بزرگان دین بازمانده است که طبعاً آن روش‌ها بیانگر نگرش‌های آنها بر کلیت انسان است. این پژوهش بر آن است تا روش‌های تربیتی در مکتب رفتارگرایی را بر اساس همان یافته‌های دینی ارزیابی نماید بنابراین به موضوعاتی همچون تفکر، احساس و ادراک، شخصیت، غرایز و مباحث گسترده و فلسفی نمی‌پردازد.

و اما اصول تفکرات مکتب رفتارگرایی:

۱. انسان حیوانی است که تمامی حرکات و رفتار او را می‌توان شناخت و آنها را شرطی کرد.

۲. به عقیده واتسن امر آگاهی و شعور نتیجه سیر تاریخی اعتقادات دینی است و نام دیگری است برای «روح دینی» که خرافه است. بنابراین نه قابل تعریف است و نه مورد استعمال در تحقیقات روانی.

۳. با ایجاد شرایط خاص می‌توان رفتار معینی را در افراد پیش‌بینی کرد؛ بنابراین شخصیت، قابل تغییر است همان‌طور که رفتار متغیر است و تغییر رفتار بستگی به عادت و نوع تربیت دارد (ایزیاک، استاون سکون ۱۳۶۵).

## تعریف انسان در مکتب اسلام

قبل از بررسی مبانی رفتار انسان از دیدگاه اسلام به بررسی اجمالی جایگاه انسان در اسلام می‌پردازیم:

در تعریف و توصیف انسان در قرآن تعابیر متفاوتی به کار برده شده است. عالی‌ترین مدح‌ها و بزرگ‌ترین مذمت‌ها و نکوهش‌ها به کار برده شده؛ او را از آسمان و زمین و از



فرشته برتر و در همان حال از چارپایان پست‌تر شمرده است و این به دلیل همان علل و عوامل مؤثر در تربیت وی و انتخابی است که انسان دارد. خداوند تبارک و تعالی تنها در پی خلقت انسان است که می‌فرماید: **فَتَبَارَكَ... أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** (آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده) (قرآن ۲۳: ۱۴) و وی را مسجود ملایکه قرار می‌دهد چه فضیلت و کمالی در انسان و کمال انسانی در کجاست که وی مسجود ملایکه قرار می‌گیرد؟ آیا جز این است که کمال انسانی در **نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي** (و از روح خودم [خدا] در او [انسان] دمیدم) (قرآن ۱۵: ۲۹) است که اگر پرورش و تربیت صحیح اعمال گردد و وظیفه خلیفه‌اللهی را تحقق بخشیده است (قرآن ۲: ۳۰) و ظرفیت علمی او را از بزرگ‌ترین ظرفیت‌هایی دانسته که یک مخلوق ممکن است داشته باشد (قرآن ۲: ۳۳-۳۱) و در یک کلام او برگزیده خداوند است در روی زمین (قرآن ۲۰: ۱۲۱).

### مبانی رفتار انسان در اسلام

۱. تفکر زیربنای رفتار: در جریان تربیتی، تفکر نقش اساسی را به عهده دارد. وقتی شناخت یا یادگیری از طریق طرح مسئله صورت گیرد فرد در صدد تشخیص مسئله برمی‌آید. در این جریان تکرار و تمرین شرط ضروری یادگیری نیست بلکه فهم و عقل ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهند. اسلام ضمن تأکید درباره فهم و عقل در نظام تربیتی خود عادت دادن بدون تفکر را در شأن انسان نمی‌داند (با اینکه در روز پنج نوبت نماز می‌خوانیم و برایمان یک عادت است باز اگر نیت نباشد نماز درست نیست چرا که نیت همان توجه و شعور و آگاهی است). قرآن کریم اساس تربیت و رفتار صحیح را بر تفکر و شعور و آگاهی بنا کرده است آنجا که می‌فرماید: **فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْنَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ**. (قرآن ۳۹: ۱۸) (بشارت آر آن بندگانی که چون سخن بشنوند از بهترین آن پیروی کنند آنان هستند که خدا آنان را با لطف خاص خود هدایت فرموده و آنان خردمنداند).

و یا آیه که می فرماید: *أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ*. (قرآن ۱۶: ۲۵) (ای رسول خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن).

۲. اراده عامل تغییر رفتار: اسلام رفتار انسان را قابل تغییر تلقی می کند. حیات فرد یا حیات جمع از پیش ساخته نشده است. فرد انسان با اینکه تحت نفوذ عوامل جغرافیایی و زیستی و اجتماعی قرار دارد معذالک خود حاکم بر سرنوشت خویش است و می تواند رفتار خود را تغییر دهد و در برابر عوامل مؤثر در رفتار ایستادگی کند. اسلام افراد و گروه ها را مسئول اعمال خویشان می داند؛ روی همین اصل تغییرات اجتماعی را نتیجه تغییر افراد قلمداد می کند. آیه زیر گویای این مطلب است: *ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ*. (قرآن ۸: ۵۳) (و این سنت الهی است که خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته آنرا تغییر نمی دهد مگر اینکه آن قوم خود را تغییر دهد). ممکن است در اینجا این سؤال پیش آید که پس آیه ای که می فرماید: *فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ* (قرآن ۳۰: ۳۰) (دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است هیچ تغییری در آن نیست) را چگونه می توان توجیه کرد؟ پاسخ روشن است. تغییر سرنوشت و متغیرهای اجتماعی نفی ثبات «من» انسان را نمی کند و این «من» همیشه ثابت است. اما آن متغیرها بستگی به اراده و خواست شخص دارد که آن هم آموختنی است (داستان بوعلی سینا و بهمنیار از همین بینش الهی سرچشمه می گیرد که بهمنیار معتقد بود همه چیز عوض می شود نه تنها بدن انسان بلکه روان انسان هم عوض می شود. بوعلی می گفت این جور نیست؛ بدن عوض می شود ولی «من» عوض نمی شود. «خود» ثابت است ولی بهمنیار پافشاری می کرد. یکبار که سؤال کرد بوعلی پاسخ نداد گفت چرا جواب نمی دهی؟ گفت آن بوعلی که تو در لحظه قبل از او سؤال کردی در لحظه بعد نیست تا پاسخ تو را بگوید...) و یا روایت رسول خدا (ص) که می فرماید: *كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ إِلَّا أَنْ أَبَوَاهُ يَهُودَانَهُ وَيَنْصَرَانَهُ وَيَمَجْسَانَهُ*. هر

مولودی بر فطرت پاک خدایی متولد می‌شود و این والدین هستند که او را یهود، مسیحی و یا زردتشتی می‌کنند. (کلینی ج ۱، ش ۴). بیان همین مطلب است که اگرچه فطرت ثابت است اما محیط نیز بی‌تأثیر نیست ولی این تأثیر مطلق نیست و انسان قدرت گریز از اثر سوء و ایجاد عامل مفید برای اثرگذاری را دارد. علی (ع) در روایتی می‌فرماید: کسانی تحت تأثیر هر جریان اجتماعی قرار می‌گیرند که اهل شعاراند نه شعور. عالم دانا و دانشجوی کوشا چون می‌فهمد و می‌شناسد به دنبال هر صدایی نمی‌رود بلکه گاه به اقتضای وظیفه فریاد می‌کشد و دیگران را از حرکت غلط باز می‌دارد. او با آگاهی و بینشی که پیدا کرده است عوامل سوء را می‌شناسد و راه گریز از آن عوامل را یافته و خود را می‌رهاند (فیض الاسلام: ۱۳۹).

۳. شاکله اساسی رفتار: خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا. (قرآن ۱۷: ۸۴) (بگو هر کسی بر شاکله خویش عمل می‌کند و خدای شما به کسی که راهش از هدایت بیشتری برخوردار است داناتر است). قرآن کریم در این آیه رفتار انسان را مبتنی بر چیزی می‌داند که آن را «شاکله» می‌نامد. به عبارت دیگر منشأ اعمال آدمی شاکله است.

شاکله از نظر لغوی دارای معانی مختلفی است. مفردات راغب شاکله از ماده شکله به معنای بستن پای چارپا است و شکلال به معنای همان بند و طنابی است که حیوان را با آن می‌بندند. شاکله به معنای خلق و خوی نیز آمده است و از آن جهت به خلق و خوی نیز شاکله گفته می‌شود، چرا که انسان را مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضای آن اخلاق رفتار کند. در مجمع‌البیان شاکله به معنای طریقت و مذهب آمده است.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان شاکله را چنین وصف می‌نماید: «ارتباط بین اعمال و ملکات و بین اوضاع و احوال و عوامل خارج از ذات آدمی که در محیط و جو زندگی او وجود دارند، مانند آداب و سنن و رسوم و عادت‌های تقلیدی. انسان را به موافقت

خود دعوت کرده و از هر کاری که با آنها ناسازگار است بازمی‌دارد. زمانی نمی‌گذرد که این عوامل تصور ذهنی ثانویه‌ای را ایجاد می‌کنند که این تصور موجب تطابق اعمال آدمی بر اوضاع و احوال محیطی که انسان بدان انس یافته است می‌گردد» (طباطبایی ج ۱۳: ۲۰۳). اما اصلی‌ترین معنای شاکله هیئت و ساخت روانی است و هیئت روانی انسان مجموعه واحدی است که نیت از آن برمی‌خیزد. خلق و خوی حاصل آن است، مذهب بر اساس آن پذیرفته شده و خود موجد شکل‌پذیری آن می‌شود و بالاخره نیازها در بروز و ظهور خود متأثر از آن هستند. و این شاکله تحت تأثیر عواملی از جمله نطفه، تغذیه، وراثت و بالاخره محیط تکوین می‌یابد (احمدی ۱۳۶۸: ۲۱).

### نتیجه بحث

نتیجه‌گیری که از بحث داریم این است که در تشکیل شخصیت و در نهایت بروز رفتارهای گوناگونی که از اشخاص سرمی‌زند نمی‌توان تنها به عامل یادگیری و عادت تکیه کرد بلکه هوشیاری، دقت در عمل، اراده انسان و عوامل محیطی مجموعاً در ساختار شخصیت هر فرد نقش دارد. البته غرض از ارزیابی تطبیقی مکتب رفتارگرایی با آموزش‌های الهی التقاط این دو نبود، بلکه اثبات این نکته است که این مکاتب به دلیل یک سونگری در شناخت ابعاد وجودی انسان و ارایه طریق برای بهزیستن مطلق‌گرا بوده و تنها از یک زاویه به انسان می‌نگرند بنابراین اصول تربیتی آنها اگرچه در مواردی سودمند است مثلاً ایجاد یک عادت حسنه مثل صداقت، امانت و... اما همه راه نیست چون همان عادات پسندیده هم اگر توأم با تمیز صحت و سقم آن نباشد و شناخت و اندیشه در آن راه نداشته باشد ارزشمند نیست. و به قول مولوی:

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

از طرفی در طول تاریخ استعمارگران همواره با بهره‌گیری از همین دیدگاه‌ها و مکاتب، ملل محروم را زیر سلطه و ستم خود قرار داده‌اند. رفتارگرایان نیز با ایجاد

عادات اجتماعی مطلوب خود در میان ملل تحت نفوذ و تأکید بر نفی هوشیاری و آگاهی حاکمیت خود را اعمال کرده‌اند. در حالی که از دیدگاه اسلام آگاهی و برخورداری از تفکر صحیح از ویژگی‌های عمده انسان است؛ حتی قرآن خود را وسیله هدایت دانسته اصل را بر انتخاب آگاهانه انسان‌ها قرار داده است آنجا که می‌فرماید: *هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ* (قرآن ۷: ۲۰۳). این آیات قرآن مایه بصیرت‌ها از جانب پروردگار است و هدایت و رحمت برای گروهی که ایمان آورند. همچنین تکیه بر عقل و تأیید وجهه عقلانی از ویژگی‌های دیگر تربیت اسلامی است تا جایی که مسلمان باید اصول و مبانی اعتقادی خود را از طریق تعقل بپذیرد.

به هر حال مجموع روش‌های گوناگون تربیتی که در پرورش انسان در اسلام مطرح است دربرگیرنده عوامل محیط، خانواده و ظرفیت وجودی خود فرد است که مجموعاً می‌تواند موجب تکامل انسان و تعالی او گردد. به همین دلیل در دیدگاه اسلام انتخاب همسر با ویژگی‌های اخلاقی پسندیده، انتخاب معلم برجسته و ایجاد شرایط محیطی مناسب زمینه‌ساز یک تربیت صحیح و یک اجتماع صالح و سالم خواهد شد.

## منابع

- آراسته، رضا. ۱۳۴۸. سیر روانشناسی در غرب. ج ۱، تهران: دهخدا.
- اسدی گرمارودی، محمد. ۱۳۶۹. درس‌هایی از تربیت انسانی. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- احمدی، علی‌اصغر. ۱۳۶۸. روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی. تهران: امیرکبیر.
- ایزیاک، هنریک و ویرجینیا استاون سکون. ۱۳۶۵. تاریخچه و مکاتب روانشناسی. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- شریعتمداری، علی. ۱۳۴۴. روانشناسی تربیتی. اصفهان: انتشارات مشعل.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۵۹. تهران: انتشارات نهضت زنان مسلمان.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین. ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۳. تهران: امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۶۰. فقه اخلاق. تهران: انتشارات صدرا.
- وودورث، ۱۳۴۸. مکتب‌های روانشناسی. ترجمه غلامرضا بهرامی. جواد نوربخش. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی